

ماموریت در سودان

پیشگفتار

یادمانده های دولتمردان و رجال سیاسی ایران همه از اهمیت فراوان برخوردارند. این خاطرات ، یا یادمانده ها ، از آنجائیکه مشاهدات عینی و تجربی نویسندگان آن هستند ، بعنوان " اسناد دست اول " میتوانند مورد استفاده محققان تاریخ معاصر کشور ما باشد. این یادمانده ها و روایت ها هنگامی که در کنار سایر یادمانده ها و خاطرات و روایات دیگران قرار بگیرد ، مصالح واقعی تدوین تاریخ معاصر میهن ما را فراهم میسازد.

پاره ای معتقدند از نوشتن نام شخصیتها در این یادمانده ها ، باید پرهیز شود! ولی من معتقدم ، اگر براین باور یم که یادمانده های افراد ، مورد استفاده تاریخ نویسان قرار خواهد گرفت ، پرهیز از نوشتن نام افراد نقض غرض بوده و تاریخ نویسان را دست کم ، سر درگم میسازد.

براین پایه و منطق من تا آنجاکه بیاد میآورده ام از نوشتن نام افراد پرهیز نکرده و انتقاد خوانندگان را در این باره بجان خریدارم.

پس از هفت سال در جازدن در مقام وزیر مختاری ، بالاخره با گذر از سد آزمایش ویژه انتخاب سفیران از میان کارمندان رشته سیاسی که بمقام وزیرمختاری وزارت امور خارجه رسیده بودند ، توسط هیئت ممتحنه که عبارت بودند از نصرالله انتظام ، دکتر علیقلی اردلان ، وزرای پیشین وزارت امور خارجه و محمود فروغی ، در زمان وزارت روانشاد شهید عباسعلی خلعتبری ، بدریافت مقام سفیری در سال 1355 نائل شدم.

سال بعد روانشاد عباسعلی خلعتبری مرا به عنوان سفیر شاهنشاه آریا مهر بحضور همایونی ، در کاخ سعد آباد معرفی کرد.

شاهنشاه آریا مهر در این شرفیابی در حضور وزیر امور خارجه ، فرمودند : " آقا آنجا که سفارتخانه نیست ، کتافتخانه است ، بروید درستش کنید ". نهایت تعجب را در سیمای خلعتبری مشاهده کردم چون او نمیدانست که شاهنشاه آریا مهر از روی اسم ، قیافه و طرز رفتار ، مرا بخوبی میشناسند. * (1) دلیل این اظهار شاهنشاه آریا مهر این بود که سفیر پیشین افتضاحاتی ببار آورده بود که در فروردین واردیبهشت ماه همان سال ، در روزنامه های تهران منتشر شده و به تفسیر کشانیده شده بود.

سفیر به تهران فراخوانده شده و منتظر تشکیل دادگاه اداری برای رسیدگی به اعمال بی رویه اش در راهروهای وزارت امور خارجه سرگردان بود.

من دلیلی نمی بینم تا در این باره توضیح بیشتری بدهم. فقط اضافه میکنم که آن آقای سفیر پس از رویدادهای 1979 سراز لندن در آورد و کتابی بر علیه دودمان پهلوی منتشر ساخت و اکنون خود را در صف روشنفکران و تاریخ نویسان جا زده است ، وی مصطفی علم مطلق نام داشت ، " برعکس نهند نام زنگی کافور !"

شاهنشاه آریامهر پیامی شفاهی برای ژنرال نمیری رئیس جمهور وقت سودان بیان فرمودند که در جای خود آنرا خواهم آورد.

دوست دوران کودکی من ، ارسلان نیر نوری ، چندین سال پیش سفارت شاهنشاهی را در خرطوم تاسیس کرده بود و تا آنجا که بودجه اش اجازه میداد در تجهیز سفارت با کمال صداقت کوشیده بود. ولی سفیر بعد از او ، همه چیز را به ادبار کشانیده بود. بطوریکه وقتی من وارد محل سکونت سفیر شدم ، حق را به شاهنشاه آریامهر دادم که واقعا کتافتخانه بود و نه سفارتخانه! مدتی طول کشید تا توانستم آب رفته را بجوی بازگردانم. شرح کتافتکاری جناب سفیر را نمیخواهم اینجا باز گویم . همینقدر کافی است گفته شود ، در خانه جناب سفیر یک فاشق چایخوری نمک هم موجود نبود چه برسد به مایحتاج دیگر!

پس از سه هفته معطلی که بسیار عجیب بنظر میرسید ، آنهم با تهدید رئیس تشریفات وزارت امور خارجه سودان ، دائربراینکه چون وقت تقدیم استوارنامه تاکنون تعیین نشده اعلام میکنم که ضمن چند روز آینده خرطوم را بطرف تهران ترک خواهم کرد. بالاخره وقت ملاقات و تقدیم استوار نامه به رئیس کشور سودان ، ژنرال نمیری ، تعیین گردید.

* (1) رجوع شود به یادمانده های من در همین تارنما بزبان انگلیسی تحت عنوان " تماس انسانی"

بعد ها دلیل این تاخیر برابم روشن شد. چون ژنرال نمیری شخصا نزد شاهنشاه آریامهر از کارهای سفیر پیشین گله کرده بود و شاید پیش خود خیال میکرد، بمصدق "کهر کم از کبود نیست" این تازه وارد هم دست کمی از خلف خود نخواهد داشت ، لذا بدون توجه به توهین غیر مستقیم به شخص اول کشور ما ، سفیرشاهنشاه آریامهر را معطل ساخته بود!

در روز تقدیم استوارنامه پس از بیاناتی کوتاه و ارائه استوارنامه طبق مرسوم، نمیری مرا دعوت کرد تا درکنارش بنشینم. در این هنگام مناسب دیدم تا پیام شفاهی شاهنشاه ایران را به ژنرال نمیری برسانم ، لذا گفتم اجازه میخواهم برخلاف رسم تشریفات تقدیم استوارنامه با اجازه رئیس جمهوری پیام شفاهی اعلیحضرت شاهنشاه آریا مهر را بعرض جنابعالی برسانم ، چه تاخیر موجب آفت است. ژنرال نمیری با روی گشاده گفت: " پیام برادرم محمد رضاشاه پهلوی مرز تشریفات نمیشناسد، خواهش میکنم پیام را بازگو فرمائید."

به ژنرال نمیری گفتم: " شاهنشاه آریا مهر فرمودند به آگاهی جنابعالی برسانم که ادامه و تکمیل طرحهای زیر بنایی بسیار کار مفیدی است ولی با عدم بودجه کافی سالها بطول خواهد انجامید ، در صورتیکه میتوان از راههای دیگر هرچه زود تر به درآمد قابل ملاحظه دست یافت و از آن درآمد به ادامه و تکمیل طرحهای زیربنایی کمک رساند و آن اینست که ، سودان دارای آب فراوان و زمین قابل کشاورزی نامحدود است که با هزینه نه چندان زیاد و کاربرد ابزار کار نوین کشاورزی ضمن چند سال سودان به در آمد فوری دست خواهد یافت . دولت ایران مبلغ 72 میلیون دلار بابت شروع اجرای طرح کشت و صنعت در اختیار دولت سودان میگذارد و با دولت فدرال آلمان هم مذاکره شده و آنان قول داده اند که انواع ماشینهای مورد نیاز کشت و صنعت و متخصصین مربوطه را در اختیار بگذارند ، دولت سودان فقط آب و زمین و کارگر ساده فراهم میسازد . در مدتی کوتاه سودان دارای تولیدات کشاورزی اضافه بر مصرف خواهد شد که نیازی هم به یافتن بازار ندارد ، زیرا در های عربستان سعودی و شیخ نشینهای خلیج فارس و حتی ایران بر روی فرآورده های کشاورزی سودان همیشه گشاده خواهد ماند و با توجه به ازدیاد جمعیت در این کشورها و افزایش درآمد سرانه مردم آن ، جای هیچ نوع نگرانی برای بازار یابی باقی نمی ماند."

درحین بازگویی پیام شفاهی شاهنشاه آریا مهر، میدیدم که قیافه ژنرال نمیری بسیار شاد شده است . وی گفت: " تشکرات قلبی مرا بحضور همایونی تبلیغ فرمائید . موجب نهایت افتخار است که شاهنشاه ایران بفکر پیشرفت سودان و مردم آن هستند."

در این هنگام اضافه کردم که در این سه هفته با سفیر آلمان تماس گرفته ام ، او هم از انجام این طرح اطلاع داشت و تصمیم گرفتیم، تا برای انجام موفقیت آمیز این طرح با یکدیگر همکاری نزدیک داشته باشیم. در همانجا ، ژنرال نمیری دستور داد تا وزیر کشاورزی و سایر مقامات مربوطه سودان ، هرچه زود تر جلسه ای با حضور سفرای آلمان و ایران برای یافتن راهکارهای اجرای سریع این طرح کشت و صنعت تشکیل دهند. این جلسه پس از سه چهار روز تشکیل شد و مقامات سودانی با ابراز خرسندی قول دادند تا مقدمات کار را هرچه زود تر فراهم سازند. لازم بگفتن نیست که یکمرتبه طرز فکر و برخورد مقامات مربوطه دولت سودان با سفیر ایران تغییر فاحش کرد. سایر سفرا هم که از جریان آگاهی یافته بودند از جمله سفیر عربستان سعودی که قبلا مامور در ایران بود ابراز خوشوقتی و پشتیبانی و صمیمیت میکردند.

براین سفارتخانه و یا ، بگفته شاهنشاه آریامهر: " کثافتخانه " چه گذشته بود؟

ارسال نیر نوری محل بسیار مناسبی را برای اقامتگاه سفیر در حومه شهر خرطوم و همچنین عمارتی را دیوار به دیوار سفارت انگلیس در شهر، برای دفتر سفارتخانه اجاره کرده بود. چنانکه گفته ام تا آنجا که بودجه اش اجازه میداد وسایل اقامتگاه و دفتر سفارت را از بهترین ها انتخاب کرده بود ولی هنوز نواقصی داشت که باید تکمیل میشد . سفیر بعدی بهمین منظور تقاضای دریافت بودجه ای مخصوص کرده بود که وزارت امور خارجه موافقت کرده و وجه لازم را بحساب سفارت در بانک لندن واریز کرده بودند. جناب سفیر هم برای خرید اثاثیه تکمیلی به لندن رفته و مقداری اثاثیه خریداری کرده بود. ولی آن را به خانه شخصی خویش در لندن برده و اثاثیه کهنه و فرسوده خانه خود را به خرطوم فرستاده بود! این اثاثیه همگی از نی، گویا ساخت سنگاپور یا یکی از کشورهای آسیای جنوب شرقی بود و همه در راه شکسته و قراضه به سفارت رسیده بود. بطوریکه در میان آن حتی یک میز کوچک کنار دستی هم قابل استفاده نبود! بعد از فراخواندن سفیر متخلف، شخصی از کادر مامورین سیاسی وزارت امور خارجه بنام ، روشنگر، بعنوان کار دار موقت به خرطوم اعزام شده بود که ایشان نیز دست کمی از سفیر فراخوانده شده نداشت. مدت چهار ماه که وی کاردار بود ، حتی کرایه خانه اقامتگاه سفیر و دفتر سفارت را نیز نپرداخته بود!

همینکه وارد سفارت شدم ، دیدم که این محل جای ماندن نیست ، ناچار اتافی در هتل هیلتون خرطوم گرفتم تا بتوانم

سفارت را برای اقامت مهیا سازم. برای اینکار ناگزیر باید از کارمندان موجود در سفارت که با روش قبلی خو گرفته بودند بهره گیرم. با یکی از آنان برای خرید وسایل مورد نیاز اولیه از قبیل حوله و صابون و پودر لباسشویی و مایع ظرفشویی و مقداری خوراک، به مجهزترین سوپر مارکت موجود که صاحب آن یکنفر تبعه لبنان بود، رفتیم. این خرید چند چرخ دستی را پر کرده بود. هنگام پرداخت وجه یکباره صاحب سوپر مارکت به کارمند همراه من گفت: "کوپن بنزین ما چه شد؟" من خود را به نفهمی زدم و کارمند فوری مرا معرفی کرد و در ضمن با اشاره چشم و ابرو به صاحب سوپر مارکت فهماند که موضوع را دنبال نکند! همین اشاره کافی بود، تا دریابیم که سفارت ایران و کارمندان آن به چه نوع کارهای خلافی دست یازیده اند. بعدا دریافتم که کلیه کارمندان به رئیس خود تاسی کرده و بجای پرداخت کرایه خانه، مشروب الکلی و سیگار و از این قبیل اجناس ممنوعه تحویل صاحب خانه ها میداده اند! پیش خود تصمیم گرفتم تا یک یک آنها را به تهران باز گردانم، چون براه راست هدایت کردن آنان با سابقه ای که داشتند از عهده من خارج بود.

خوشبختانه در تهران یوسف نصیحی رابعنوان نفر دوم سفارت، که جوانی پاکدامن و ورزیده بود انتخاب کرده بودم که با هم به خرطوم وارد شده بودیم. به یوسف نصیحی هشدار دادم تا مراقب خود باشد و به دام کارمندان موجود گرفتار نگردد. بلکه با چشم و گوش باز کوشش کند که هرچه زود تر به محیط آشنا شود و کارگشا گردد.

خد متگزاران بایپیراهنی سفید و بلند همانند دوستان سودانی خود با پای برهنه اینطرف و آنطرف میرفتند. صد رحمت به قهوه خانه های کنار جاده های ایران. موش و سوسگ از در و دیوار آشپزخانه بالا میرفتند. سفارت که درحومه شهر بود، هیچ نوع حفاظ یا دیوار نداشت بطوریکه اغلب گله های گوسفند باغ سفارت را چراگاه قرار میدادند و هیچ وسیله ای برای جلوگیری موجود نبود!

سفارت سه دستگاه اتومبیل داشت، یک مرسدس بنز 280 برای سفیر و یک اتومبیل مزدای کهنه و قراضه و غیر قابل استفاده و یک رنج روور که تمام دستگاههای مقابل راننده از قبیل کیلومتر شمار و آب نما و بنزین نما و غیره آتش گرفته و سوخته و اتومبیل بیکار و بیفایده گوشه گاراژ افتاده بود.

بعلت نابسامانی نیروی برق، نیر نوری یک دستگاه مولد برق نیز برای سفارت خریداری شده بود که بعلت عدم سرویس زنگ زده و ازکار افتاده بود.

لباس راننده سفارت هم مانند سایرین همان پیراهن دراز سفید بود. آب کافی در لوله ها جریان نداشت. لذا در آن هوای گرم و مرطوب دوش گرفتن نیز امکان پذیر نبود!

استخرشای سفارت پر بود از آبی سبز رنگ به غلظت شربت، سالها بود که آب استخر را عوض نکرده بودند که محل مناسبی برای پرورش تخم پشه شده بود.

من هنوز هم نمیتوانم تصور کنم که چه نوع انسانهایی میتوانستند در این لجنزار زندگی و کار کنند!

از همه بدتر، متوجه شدم که سفارت مبلغ چهل هزار دلار به مید لند بانک لندن بدهکار است! چگونه سفارت این مقدار قرض بالا آورده بود، روشن نبود. دفتر حساب ناقص و مخدوش سفارت با موجودی دربانک اختلاف فاحش داشت و من متحیر بودم که این ناخوانی از کجاست؟ کارمندان هم اظهار بی اطلاعی میکردند!

من از آنچه که موجود بود عکسهای متعدد گرفتم. خدمتگزاران و راننده را بخط کردم و از آنان با همان تن پوشها عکس گرفتم و همچنین از گله گوسفندان و آب استخر و موتور برق زنگ زده و اتومبیلهای قراضه و آتش گرفته و غیره. این نواقص و نابسامانی و بخصوص بدهی چهل هزار دلاری سفارت را طی گزارشی مبسوط به تهران فرستاده و تقاضا کردم برای رسیدگی به این اوضاع آشفته یک بازرسی از تهران به خرطوم اعزام شود. خوشبختانه وزارت امور خارجه آقای رجب زاده راکه یکی از دوستان عزیز پاکدامن و باصلاحیت بود، برای بازرسی به خرطوم فرستاد. در سفارت دفتر حسابهای بانکی چه در میدلند بانک لندن و چه در بانک محل بصورت شفاف موجود نبود و طبعا امکان بازرسی حسابها میسر نمیبود. ناگزیر طی دوناامه از بانک محل و از میدلند بانک درخواست کردم تا صورتحسابهای سفارت را از روز افتتاح تا آن تاریخ ارسال دارند. بعد از دوهفته صورتحسابها واصل شد. از حسابدار پرونده حسابداری را گرفته و انرا با صورتحسابهای واصله از دوبانک مقایسه کردم. معلوم شد که کارمندان سفارت سر سفیر را کلاه گذاشته اند و چون فکر سفیر مشغول بچنگ آوردن ماهی بزرگتری بوده است، توجه نکرده که کارمندانش کلاهبرداری کرده اند که در نتیجه دودش بچشم خودش رفته بود.

موضوع از اینقرار بود که کارمندان از سفیر تقاضای مساعده میکرده اند. سفیر هم باکشیدن چک از حساب میدلند بانک لندن خواسته آنان را برمیآورده است. ولی قرار بوده که این مساعده گیرندگان هنگام دریافت فوق العاده سه ماهه خویش مبلغ مساعده را بحساب سفارت برگردانند. جناب سفیر بجای اینکه مبلغ مساعده را از حقوق و مزایای آنان کسر کرده و بقیه را به کارمندان بپردازد، کلیه حقوق و مزایای آنها را میپرداخت و در مقابل یک چک از حساب آنان برای واریز بحساب سفارت دریافت میکرد و این چکها راطاهرا باپست به لندن میفرستاد. غافل از اینکه، کارمندان

پیش نویس نامه های بانک لندن را در پرونده حساب بایگانی میکردند، ولی اصل نامه و چکهای پیوست آنرا به لندن نمیفرستادند و احياناً پاره کرده و بدور میریختند! بنظر میرسد که جناب سفیر هیچ وقت به صورتحساب بانک لندن یا توجه نمیکرده است و یائینکه کارمندان نامه ها و صورتحسابهای بانک لندن را نیز از سفیر پنهان میکردند! درنتیجه سفارت مبلغ چهل هزار دلار به میدلند بانک لندن بدهکار شده بود و جناب سفیر ظاهراً اطلاع نداشت! صورت کامل بدهی یک یک کارمندان را بامدارک مربوطه تهیه کردم، هنگام ورود آقای رجب زاده آن فهرست و طرز کلاهبرداری کارمندان را به او نشان دادم.

بعلاوه سفارت دفتر اموال هم نداشت و معلوم نبود که سفارت دارای چه اموالی است. ناگزیر از تهران خواستم تا دفتر مخصوص ثبت اموال، به اضافه راهنمای بکار گرفتن آنرا ارسال دارند. پس از مدتی دفتر مخصوص ثبت اموال بسفارت واصل شد. ولی پرونده اموال بکلی ناقص و غیر مشخص بود.

معلوم نبود که این اموال از کجا آمده و یا درچه تاریخ و به چه مبلغ خریداری شده است؟ ناگزیر پاکمک یوسف نصیحی تنها کارمند مورد اعتماد از کلیه اموال موجود و حتی اسقاط، صورت برداری کرده و آنرا به تهران فرستادم و کسب تکلیف کردم که با این وضع نابسامان چگونه میتوان دفتر اموال شسته و رفته ای را تهیه کرد؟ از اداره اموال خواستم تا اگر پرونده اموال و یا اسنادی درباره خرید اموال برای سفارت در آن اداره موجود باشد، نسخه ای بفرستند شاید بتوانیم دفتر اموال را آنطور که باید و شاید تنظیم کنیم.

آقای رجب زاده با دیدن وضع مفلوک و اسفناک و ناهنجار و دون شان سفارت شاهنشاهی درخرطوم و رسیدگی به اسناد کلاهبرداری کارمندان، گزارش مفصلی تهیه کرد و با سپردن رونوشتی از آن به من، گزارش را به تهران برد. من صلاح ندیدم که درباره کلاهبرداری کارمندان با آنان مذاکره کنم، بلکه موضوع را بسکوت برگزار کردم، زیرا ممکن بود این عده کلاهبردار، پس از وقوف به اینکه من از اعمال آنان آگاه شده ام دست به خرابکاری و تهمت و سایر اعمال رذیله نیز بزنند. اما از آقای رجب زاده خواستم تا این کلاهبرداران را یک یک به تهران احضار کرده و بجای آنان کارمندان جدیدی را مامور خرطوم نمایند که باسیستم قدیم کلاهبرداری و ابروریزی آشنا نبوده باشند. پس از چند روز قبل از همه، حسابدار و سپس دفتر دار و متصدی رمز، یکی پس از دیگری به تهران فراخوانده شدند و افراد جدیدی بجای آنان به سفارت خرطوم مامور گشتند.

هفت روز اقامت در هتل طول کشید تا سفارت تاحدی آماده شد. شب اول اقامت در سفارت هنگام صرف شام در اتاق ناهار خوری، بوی دود چوب سوخته بمشام رسید. متحیر از اینکه این بو از کجا میآید اتاق را بازرسی کردم تا به جعبه کنتور برق و فیوزهای آن در گوشه اتاق رسیدم. درجعبه راباز کردم، دیدم قاب چوبی که کنتور برق و فیوزها بر روی آن نصب شده اند درحال آتش گرفتن است!

علت این بود که این خانه استیجاری یکی از دولتمردان سودان بود که برای مصارف معمولی کابل و سیم کشی شده و یک کنتور معمولی با ظرفیت 15 کیلووات نصب شده بود. ولی سفارتیان تعدادی دستگاههای مورد نیاز را بدون توجه به ظرفیت کنتور برق و کابلها و سیم کشی ها بر آن افزوده بودند و چون فیوزها مرتب میسوختند، بجای فیوز از میخ فلزی معمولی بهره گرفته بودند که درنتیجه ضمن اینکه برق قطع نمیشد ولی کنتور و فیوزها بحدی گرم میشدند که قاب چوبی زیر آن میسوخت. ناگزیر باید بکلی کنتور برق و کابلها و سیم کشی داخلی عمارت تعویض میشد، تا پاسخگوی نیاز سفارت باشد.

درضمن دید و بازدیدهای مرسوم مامورین سیاسی، کلیه هوش و حواسم براین بود که چگونه و باچه بودجه ای اینهمه خرابی را تعمیرکنم؟ وزارت امور خارجه هم جز احضار کارمندان خاطی و اعزام کارمندان جدید کار دیگری نکرد! ناگزیر از روانشاد شهید عباسعلی خلعتبری تقاضا کردم که مرا برای عرض گزارش حضوری برای یک هفته به تهران فراخواند. بااین تقاضا موافقت شد. در تهران با حضور روانشاد پرویز خوانساری، معاون اداری وقت وزارت امور خارجه و رئیس حسابداری و آقای رجب زاده و سفیر و کاردار قبلی و کلیه کارمندان سابق جلسه ای تشکیل داده شد و با ارائه اسناد و اوراق و صورتحسابهای بانکی، هریک به تخلف خود اذعان کرده و زیر ورقه بدهی خود را به سفارت امضاء کردند. ولی قرار شد که همراه مبلغی از بدهی آنان از حقوق ریالی آنها کسرگشته و بسفارت حواله شود. که این مبلغ ناچیز میبود و کارهای سفارت را راه نمی انداخت. صورت جلسه این تجمع همان آن تهیه شد و به امضای شرکت کنندگان رسید. رونوشتی از آن صورتجلسه را باخود به خرطوم بردم که بعداً، چنانکه خواهد آمد، بکارم خورد.

گزارش این جلسه را در معیت پرویز خوانساری به روانشاد خلعتبری تسلیم کرده و اضافه نمودم: "چون سفارت نمیتواند منتظر دریافت مبالغ ناچیز بماند و با توجه به وضع اسفناک موجود و فرمایش شاهنشاه آریامهر دایر بر تبدیل کثافتخانه به سفارتخانه بنظر میرسد شایسته باشد که این بدهی چهل هزار دلاری کارمندان از بودجه سری در اختیار وزیر امور خارجه است، بحساب سفارت واریز و سپس مبالغ دریافتی از کارمندان بدهکار همه ماهه از طرف اداره حسابداری به بودجه سری جناب وزیر امور خارجه، واریز گردد".

این پیشنهاد من باسکوت وزیر امور خارجه مواجه شد! با این ترتیب بازگشت من به خرطوم بادت خالی نقش غرض میبود. لذا به جناب خوانساری گفتم: "چون با وضع موجود کاری از من ساخته نیست و نمیتوانم اوامر ملوکانه را اجرا کنم، لذا ناچار به خرطوم باز نخواهم گشت." جناب خوانساری که پدرخوانده من بود و علاقه داشت که من بمحل ماموریت خویش بازگردم، قول داد تا فکری برای تعمیرات ضروری سفارت خارج از بدهی کارمندان بکند و مرا با تشویق روانه خرطوم ساخت.

پس از چند روز مبلغ 45 هزار دلار بابت تعمیرات ضروری سفارت شاهنشاهی در خرطوم بحساب بانک لندن واریز شد که موجب دلگرمی و درضمن آغاز کار طاقت فرسای تعمیرات گردید.

ضمن ملاقات با دیگر سفیران مقیم خرطوم حین مذاکرات، گرفتاریهای خود را بازگو میکردم. خوشبختانه هریک از آنها بکمک شتافتند.

سفیر ایتالیا یک بازرگان ایتالیایی را معرفی کرد که درخرطوم کارخانه ای برای ساخت انواع و اقسام فرآورده های سیمانی براه انداخته بود، از جمله دیوارهای پیش ساخته سیمانی داشت. با عقد قراردادی، بمدت ده روز اقامتگاه سفیر دارای دیوار شد و تاحدی محفوظ گردید.

سفیر آلمان دونفر جوان آلمانی را معرفی کرد و آندو که تازه مهندس شده بودند با نصب یک مخزن فلزی آب به حجم چهار متر مکعب برسطح زمین و نصب یک مخزن دیگر بر روی سقف عمارت با بکارگرفتن تلنجه های اتوماتیک الکتریکی مشکل آب را حل کردند و سپس برای استخر فیلتر گذاشتند.

سفیر یونان یک یونانی را معرفی کرد که متخصص تعمیر موتورهای برق دیزل بود. او صورت قطعات مورد نیاز تعمیر موتور برق را ارائه داد. موتور برق ساخت انگلستان بود، از سفارت شاهنشاهی درلندن تقاضاکردم قطعات را خریداری و با هوایما به خرطوم بفرستند. اینکار درمدتی بسیار کوتاه انجام شد و موتور برق سفارت براه افتاد. قراردادی با همان متخصص یونانی امضاء کردم که او را موظف میکرد، موتور برق سفارت را گهگاه سرکشی و سرویس نماید.

سفیر عربستان سعودی که از ایران دوستان بود، یک سیم کش ماهر را معرفی کرد و او هم دست بکار تعویض کنتور برق، فیوزها و کابلها و سیم کشی داخلی عمارت شد.

درضمن از آندو مهندس آلمانی خواستم تا دو در، ورودی و خروجی، اتومبیل رو از آهن و چوب برای سفارت بسازند و نصب کنند که از داخل قفل و بست محکم داشته باشد.

درکنار قسمت ورودی محل اقامت سفیر، یک اتاق چوبی بدون سقف و فروریخته کنار پیاده رو بود که مثلاً نگهبان سفارت از آن باید استفاده میکرد. پس از ساختن دیوار از همان ایتالیایی خواستم تا یک اتاق کوچک بادستشویی درداخل سفارت چسبیده به در ورودی، باسقف ایزوله شده بسازد تا با قراردادن یک میز و دو صندلی و یک تختخواب جایی مناسب برای نگهبان باشد. درضمن به آشپز دستور دادم تا به نگهبان هم مانند سایر خدمتگزاران شام و ناهار بدهد. نتیجه این شد که پس از مدتی دیدم، قیافه و لباس نگهبان، که پاسبانی از کلانتری محل بود، تغییر کرده و یک سرجوخه سر پست حاضر میشود. معلوم شد که نگهبانی از سفارت ایران سرفقلی پیدا کرده است!

اتومبیل رنج روور و مزدا را با کامیون به گاراژ رنج روور برده و خواستم تا کلیه قطعات مورد لزوم را صورت بدهند. مجدداً سفارت شاهنشاهی درلندن نهایت مساعدت را کردند و پس از یکماه هر دو براه افتادند.

رنج روور را دراختیار یوسف نصیحی، نفر دوم سفارت گذاشتم و مزدا را برای فروش آماده ساختم. اتومبیل مزدا با قیمت مناسب بفروش رسید. بجای آن از دوست قدیمی، روانشاد جعفر راند که در عربستان سعودی سفیر شاهنشاه آریامهر بود، تقاضا کردم یک اتومبیل مزدا استیشن واگون با تهویه مطبوع خریداری و آنرا با هوایمای عربستان سعودی به خرطوم بفرستد و تقاضا کردم دو دستگاه تهویه مطبوع برای مصرف خانگی و یک کیسه برنج و سایر مواد خوراکی مورد لزوم که درخرطوم یافت نمیشد، در داخل اتومبیل بگنجاند!

روانشاد جعفر راند خواسته مرا بسرعت برآورده ساخت.

روزی رئیس شرکت هوایمائی عربستان سعودی با تلفن خبر داد که هوایما در فرود گاه نشسته ولی باکمال تعجب یک اتومبیل داخل قسمت بار است که مملو از اثاثیه و خواربارنام سفارت ایران است، ولی مانمیدانیم چگونه اتومبیل را از داخل هوایما به روی زمین منتقل کنیم؟ گفتم: "هم اکنون برای کمک بشما به فرودگاه خواهیم آمد." در فرود گاه رئیس هوایمائی عربستان سعودی غرو لند میگرد که چندین ماه است تقاضای دریافت یک دستگاه تهویه مطبوع برای دفتر خود کرده است که تاکنون معطل مانده ولی اکنون این اتومبیل را داخل هوایما کرده اند که من نمیدانم چگونه باید آنرا پیاده کنم؟ به او قول دادم که در اسرع وقت یکدستگاه تهویه مطبوع برای دفترش ارسال خواهد شد. در این باره مجدداً دست بدامان روانشاد جعفر راند شدم و او هم تقاضای رئیس هوایمائی عربستان سعودی را با آشنایانی که داشت برآورده ساخت.

درفرودگاه از رئیس هواپیمائی عربستان سعودی خواستم تایک کامیون را کنار در قسمت بار هواپیما بیاورد ، اتومبیل را به کامیون سوار کند و سپس کامیون اتومبیل را به سکوی گمرک میرساند و مسئله حل میگردد . اینکار مثل توپ در خرطوم صدا کرد! همه دهان به دهان میگفتند که سفیر ایران با هواپیما، اتومبیل به خرطوم وارد کرده است !

غافل از اینکه قیل از اقدام به اینکار تحقیق کرده بودم که اگر از مجرای عادی اتومبیل وارد شود چه مبلغ هزینه دارد؟ و چه مدت طول میکشد؟ یعنی ، با کشتی از جدّه به بندر ، ام دورمان در دریای سرخ ، و از آنجا با راه آهن تا خرطوم با قطار کهنه خط باریک که زمان جنگ اول بین الملل نیروهای انگلیس آنرا دانه کرده بودند، برسد. نتیجه این بود که هزینه حمل با قطار چیزی حدود سی و پنج پوند انگلیسی بیشتر میبود و چهار ماه هم اتومبیل در راه میماند و در ضمن هیچ نوع بیمه و تعهدی بمنظور صحیح و سالم رساندن اتومبیل به خرطوم موجود نبود! با این ترتیب نه تنها اتومبیل اسقاط سفارت را بایک دستگاه اتومبیل مدل روز عوض کردم، بلکه مبلغ یکصد پوند انگلیسی هم که از فروش اتومبیل اسقاط سفارت اضافه مانده بود را به اداره حسابداری وزارت امور خارجه، برگرداندم.

خرطوم شهر کوچکی بود و همه میدانستند در خانه همسایه چه میگردد ؟ در نتیجه کارهای من ورد زبان بود. اقامتگاه سفیر فرانسه، دیوار ب دیوار سفارت ایران بود. در حقیقت دیوار نبود بلکه درخت شمشاد بود. موقع دیوار کشیدن به دور سفارت از نصب آن بطرف سفارت فرانسه چشم پوشی کردم . چون فکر کردم ممکن است اینکار بر سفیر فرانسه گران آید. ضمن آنکه اگر کسی از سفارت فرانسه میخواست به سفارت ایران رسوخ کند ، آن سفارت فرانسه بود که باید مسئولیت را بگردن میگرفت ، مضافا بر اینکه سفارت فرانسه برخلاف سفارت ایران از قبل دیوار میداشت. سفیر فرانسه اغلب از لابلای شمشاد سری بمن میزد و تعمیرات را دنبال میکرد. هنگامیکه فیلتر استخر بکار افتاد و با کمک مواد شیمیائی ویژه ، آب استخر واقعا زلال گشت او اجازه خواست تا از استخر استفاده کند ! که البته مانعی نداشت ولی ناچار شدم مقداری اثاثیه مخصوص کنار استخر از دانهمارک سفارش دهم ، که باز با هواپیما فوری رسید. سفیر یوگوسلاوی که یک مسلمان از اهالی بوسنیا و عصمت نام داشت و در چند ده متری پشت سفارت اقامت میکرد هم مرتب مواظب تعمیرات بود ، وقتی موتور برق سفارت راه افتاد و طبق معمول برق شهر قطع میگردد ، سروکله جناب سفیر یوگوسلاوی پیدا میشد که ضمن غرو لند کردن میگفت: " همه محله را خاموشی فراگرفته جز سفارت ایران که مثل روز میدرخشد". لبی تر میکرد و شب بخیر میگفت !

در ضمن کار از محل اقامت خدمتگزاران بازدید کردم و با چنان کثافتی مواجه شدم ، غیر قابل توصیف! پیش خود گفتم تندرستی من و همسرم و فرزندم در دست این افراد است که از کمترین وسیله شستشوی و طهارت و محل استراحت بهره ندارند. یک دوش از سقف آبریزگاه زمینی و شکسته آویزان بود. این اتاقک کوچک هم محل شستشوی خدمتگزاران بود و هم محل تخلیه مدفوعات! ناچار همه را خراب کرده و از نو حمام و دوش و آبریزگاه جداگانه و یک اتاق مجهز، با چراغ برق و بادبزن برقی ، ساخته شد.

چنانکه در بالا اشاره کردم، برای کلیه خدمتگزاران بجای لباده سفید دراز ، اونیفورم همانند اونیفورمهای وزارت امور خارجه در تهران با دکمه های شیرو خورشید، پرچم کوچک ایران روی سردوشی آنان و کفش و جوراب سیاه تهیه شد.

باغ سفارت که چراگاه گوسفندان بود به باغی سرسبز مبدل شد. به باغبان گفتم: " بذر و حقوقت از من ، گلکاری کن ، گل مورد نیاز دفتر و سفارت را همه روزه تجدید کن، مقداری از بقیه را به نفع جیب خودت بفروش ولی طوری اینکار را بکن که باغ سفارت به اصطلاح کچل نشود!" برای اینکار تخم گل از هلند وارد میکردم . باغبان تمام روز مشغول بکار بود. چون حساب جیب خودش را هم میکرد!

دفتر سفارت هم همین وضع را داشت . هیچکدام از پنجره ها و در ورودی که روبه خیابان اصلی شهر و محل رفت و آمد بود حفاظ فلزی نداشت ! سفیر و کارمندان سفارت از اولین وسایل حفاظت محروم بودند . بکمک آن دو آلمانی در ها و پنجره های دفتر سفارت و محل اقامت سفیر با حفاظ فلزی مجهز گردید. وضع برق دفتر سفارت و محل دربان و سرایدار هم بهتر از محل اقامت سفیر نبود، آنجا هم مورد تعمیر و تغییر قرار گرفت.

حدود چهار ماه این تعمیرات بطول انجامید و من قبل از شروع بهر کاری از آن عکس میگرفتم و در خاتمه هم در همان محل مجددا عکس میگرفتم تا معلوم شود که قیل چگونه بوده و امروز چگونه است ؟ حتی از سرو وضع و لباس راننده و خدمتگزاران با لباسهای محلی و پابرهنه، سپس با اونیفورم عکس گرفته بودم !

در انتهای کار اسناد مربوط به تعمیرات را به اضافه آلبوم عکسها برای معاونت اداری وزارت امور خارجه فرستادم ، تاجای هیچ نوع شک و شبهه باقی نماند.

مدتی گذشت و خبری از بازپرداخت بدهی کارمندان سابق به سفارت نشد. ناچار شدم برای تامین این کسر بودجه بکاری نادرست و خلاف رسم دیپلماتیک دست بزنم. یعنی نیمی از بودجه سفارت را دربانک محل از پوند انگلیسی به دینار سودانی و نیم دیگر را در بازار آزاد که تفاوتی فاحش داشت تبدیل میکردم! آن ایتالیایی که سفارت را بادیوار سیمانی محصور کرد، در این مورد کمک شایانی بود. برای احتراز از بازخواست، قبلاً قصد خود را به وزارت امور خارجه، گزارش کردم و چون پاسخی دریافت نکردم، بمصداق " سکوت علامت رضا است" به اینکار ادامه دادم و در یکسالی که در خرطوم سفیر بودم، توانستم از چهل هزار دلار بدهی به مید لند باتک، بیست و دوهزار دلار آنرا جبران نمایم. با هر صورتحساب سه ماهه، مطلب را به وزارت امور خارجه منعکس می ساختم. از وزارت امور خارجه هیچ نوع توضیحی در این باره از سفارت خواسته نشد. آنها هم ناگزیر به اصطلاح " موضوع را زیر سبیلی" در کردند. شاید با سکوت خود میخواستند، از شر من و بدهی کلان کارمندان سابق رها گردند!

کارهای سیاسی

در ضمن سروسامان دادن به اموری که در بالا اشاره شد، بایستی به کارهای سیاسی نیز میرسیدم. در دیدوبازدیدهای مرسوم ابتدای ورود نماینده سیاسی بکشور میزبان که ملاقات با دولتمردان دولت میزبان و روسای ماموریتهای بیگانه مقیم در خرطوم که از واجبات بود، با چند نفر از آنان یا بخاطر کارهاییکه در محل باید انجام میدادم، مانند طرح کشت و صنعت پیشنهادی شاهنشاه آریامهر و یا درخواست سیمان برای انجام تعمیرات سفارت، دوستی و آشنایی نزدیک برقرار نمودم. از میان سفیران مقیم خرطوم، بویژه سفرای کشورهای پادشاهی تفاهم بیشتری ابراز میداشتند. در میان آنان با سفرای عربستان سعودی، بلژیک، ایتالیا، مراکش، فرانسه، آلمان، یونان، انگلستان و کاردار سونیس بیش از دیگران رابطه نزدیک برقرار کرده بودم. با سفیر آلمان و وزیر کشاورزی سودان بخاطر اجرای طرح کشت و صنعت در سودان، در تماس دائم بودم. با اینکه کاغذ بازی گریبان دولتمردان سودان را نیز همانند سایر کشورها نمیگرد، معهذاً مقدمات انجام کار فراهم شده بود. بخصوص سفیر آلمان در این مورد پشتکار فراوان داشت. رویهرفته خیلی زود جای مناسب خود را در میان روسای ماموریتهای سیاسی مقیم خرطوم باز کردم.

کلاهبرداری و حقه بازی غربیان

باسفرای بلژیک و ایتالیا دوستی نزدیک بهم زدیم. روزی آندو پیشنهاد کردند که برای سرکشی بجنوب سودان که سالها جنگ و جدل بین قبایل مسیحی نشین جنوب و دولت اسلامی سودان در آنجا، درگیر بود، سه نفری به اتفاق همسرانمان سری بجنوب سودان بزنیم. از این پیشنهاد پشتیبانی کردم. قرار شد سفیر ایتالیا مادر خرج شده و ترتیب مسافرت ما را بجنوب سودان بدهد.

پس از چند روز او اطلاع داد که هواپیمای کوچک یک موتور سه سازمان ملل متحد را که جای هشت سرنشین داشت اجاره کرده است. ماسه نفر سفر و همسرانمان، صبح زود روزی معهود با آن هواپیمای کوچک بطرف شهر دارفور استاندار نشین ایالات جنوب سودان، پرواز کردیم. حقیقت اینستکه من پس از دیدن آن هواپیما، پیش خود فکر کردم، آیا این مسافت هزار کیلومتری را باین قارقارک میتوانیم به پیمائیم؟ یا اینکه در آن صحرای برهوت سر به نیست خواهیم شد؟ ناچار بروی خود نیاوردم و بادلهره سوار شده و بیرواز درآمدیم. خلبان بسیار ماهر و بکار خود بخوبی آشنا بود. ارتفاع پرواز هواپیما از زمین زیاد نبود چنانکه بخوبی مزارع و مراتع و حیوانات در ساعات اول پرواز از بالا دیده میشدند. پس از سه ساعت پرواز یک نقطه سفید وسط بیابان بی آب و علف از دور نمایان شد. یکباره سفیر بلژیک از خلبان خواست که از ارتفاع بکاهد و از روی آن نقطه سفید پرواز کند. من و سفیر ایتالیا و همسرانمان با تعجب از سفیر بلژیک پرسیدیم منظور چیست؟ او گفت کمی صبر کنید، خودتان از نزدیک خواهید دید! هرچه نزدیکتر شدیم آن نقطه سفید مانند یک فیل عظیم الجثه همانند یک ماموت خودنمانی میکرد. تا بالاخره از دور دیدیم که یک عمارت بسیار بزرگ است. ولی هیچ آثاری از حیات و یا گیاه و سبزه و حتی رودخانه و آب در کیلومترها فاصله نیز بچشم نمیخورد. همگی به سفیر بلژیک نگاه میکردیم تا شاید او توضیح دهد که این فیل عظیم وسط این بیابان برهوت به چه منظور ساخته شده است! او توضیح داد که سالها قبل دولت بلژیک برای کمک به مردم سودان این کارخانه نخ ریزی و بافندگی را به هزینه حدود سی میلیون دلار بنا کرده است! و قبل از اینکه ما دهان به انواع سنوالات بگشائیم، سفیر بلژیک گفت: " او از خواندن پرونده های سفارت به این حقیقت واقف شده است و میخواست است بچشم خود هدر دادن آنهمه سرمایه را ببیند! و اضافه کرد، اکنون سالهاست که این کارخانه بدون استفاده در این بیابان افتاده است. مالیات دهندگان بلژیکی دلخوش کرده اند که دولتشان کار نیکی انجام داده است،

درحالیکه نتیجه این کار نیک فقط پرکردن جیب مقاطعة کاران بوده است و بس و درواقع کمترین کمکی به مردم سودان نشده است.

زیرا در این بیابان نه آب هست و نه آدم و نه حیوان و نه «امکان دسترسی به نزدیکترین قصبه و یا شهر!» ما متحیر بودیم که چگونه آب و خوراک برای ساختمان و مصرف مهندسين و کارگران بلژیکی به این محل رسانیده بودند چون یک متر جاده شوسه و یا حتی خاکی بچشم نمیخورد. معلوم نیست درحالیکه کناره های دو رودخانه عظیم نیل سفید و نیل آبی از سراسر سودان میگذرد که همه نوع امکان در اختیار میگذاشت، چرا مقامات مربوطه بلژیک این بیابان برهوت را انتخاب کرده اند و چگونه مقامات سودانی با انتخاب این محل موافقت کرده اند؟ برای من و سفیر ایتالیا که هر دو از کشورهای بودیم که سبیل چرب کردن ورزش معمولی است، دلیل اینکار روشن بود. ملتی باید مالیات دهد، دولتی باید برای به اصطلاح کمک انسانی خود به کشوری از جهان سوم فخر بفروشد و به مقاطعة کاران چیزی همانند رشوه بدهد، برای کارگران خود کار تولید کند ولی در عین حال مردم همان کشور جهان سوم کمترین سودی نبرند، نخ ریسیده نشود و یک متر پارچه هم تولید نگردد تا فروشندگان منسوجات نخ دنیاى سرمایه داری، در اینمورد بخصوص، بلژیک، بازار خود را از دست ندهند! در ضمن سبیل پاره ای از مقامات سودانی نیز بخوبی چرب شود تا صدا از احدی در نیاید!

آن به اصطلاح روشنفکران که بهمه چیز در رژیم گذشته وطن ما ایراد می گرفتند، باید در این مسافرت همراه من میبودند تا بچشم خود ببینند که اگر رژیم گذشته مبالغی برای مطالعه قبلی بمنظور درک امکان و یازدهی کامل طرحهای زیر بنایی هزینه میکرد تا نتیجه سرمایه گذاری بهدر نرود، بدون دلیل نبوده است. این فیل عظیم الجثه که هنوز وسط بیابان برهوت سودان در حال پوسیدگی و از بین رفتن است، نمونه خوبی برای پاسخ دندان شکن به این دست از روشنفکران قلابی ما میباشد.

دارفور

حوالی ساعت دو بعد از ظهر، هواپیمای کوچک ما در فرودگاه دارفور، بزمین نشست و همگی نفس راحتی کشیدیم. عربستان سعودی در دارفور سرکنسولگری داشت. سفیر عربستان از سرکنسول خواسته بود تا از ما سه نفر سفرا پذیرائی کند. همچنین رئیس دفتر سازمان ملل متحد از شعبه آن سازمان خواسته بود که در محوطه ویژه سازمان ملل متحد برای ما جا و مکان جهت استراحت آماده سازند. در نتیجه سرکنسول و دودستگاه اتومبیل سرکنسولگری عربستان سعودی در فرودگاه آماده بود و ما را به محوطه سازمان ملل متحد برد. سرکنسول عربستان سعودی مردی خوش مشرب بود و انگلیسی خوب میدانست. قرار شد روز بعد به سراغ ما آمده و اطراف دارفور و قبایل آنرا بمان نشان دهد.

دیدار این قبیله نشینان بسیار جالب بود. اول اینکه زن و مرد همگی بیش از یک متر و هفتاد سانتیمتر قامت داشتند. صرف نظر از رنگ پوست که به شکلاتی کمرنگ میماند، بدون استثنا همگان خوشگل و خوش تیپ و خوش هیكل بودند و برخلاف سیاهپوستان آفریقایی افراد این قبائل بلند قامت و باریک اندام و بینی و لب و دهان بسیار ظریف داشتند، بطوریکه اگر از رنگ پوستشان صرف نظر میشد کمترین فرقی با نژاد های مردم شمال اروپا نداشتند. مردها نیمه برهنه و هریک نیزه و سپر در دست داشتند و زنها پیراهنهای بلند تا قوزک پا در برداشتند ولی مستوره نبودند و سر و موی بلند خود را با زیورآلات ویژه آفریقایی زینت داده و از لوندی خاص برخوردار بودند.

در بین راه سرکنسول عربستان سعودی گفت: "دوشب بعد، که شب چهاردهم ماه است درست در نیمه شب در بیابانی در حومه شهر دارفور افراد این قبائل از زن و مرد تجمع کرده و با آوای دهل و سازهای محلی تا تیغ آفتاب به رقص و پای کوبی میپردازند که دیدن آن از واجبات است."

دوشب بعد حوالی نیمه شب با اتومبیل به محل معهود رسیدیم و از دور دیدیم که از همه طرف سایه هانی نزدیک میشوند. در نیمه شب جمعی بیش از هزار نفر گرد آمده بودند و ساز و دهل شروع شد. زن و مرد بدون تماس بایکدیگر مشغول رقص و پای کوبی شدند. متاسفانه بعلمت کمبود نور امکان عکس گرفتن دست نداد، گو اینکه عکسهایی هم که در روز میان افراد آن قبائل گرفته بودم در حوادث سال 1357 نابود شدند. ولی نظاره بر آن منظره مهتاب شب و رقص و پای کوبی زن و مرد افراد آن قبایل بحدی جالب و تماشایی بود که هیچوقت فراموش شدنی نمیباشد.

باکمال تأسف هینت حاکمه مسلمان غالب بر سودان سالهاست که با جنگ و جدال و ایجاد قحطی مصنوعی سعی در از بین بردن کامل این قبائل را دارد. بطوریکه در همین چند روز پیش سازمان ملل متحد اعلام کرد که وضع مردم جنوب سودان مخاطره آمیز است و دست اعانت بطرف دنیاى، به اصطلاح آزاد، برای نجات این قبائل از وحشی گریهای مسلمانان دراز کرده است.

گورستان !

روز بعد در معیت سرکنسول عربستان سعودی بطرف مرز بین سودان ، اوگاندا و کنگو رهسپار شدیم. سر راه باز به عده ای دیگر از قبائل جنوب سودان برخوردیم که دل آدمی از دیدن فجایعی که بر سر آنان بعثت مذهب وارد آمده است ریش میشد. حوالی ظهر به نقطه ای رسیدیم که مرز بین سودان و کینیا از طرف شمال و جنوب و کنگو (زانیر) از طرف مغرب واقع بود. در این نقطه دور افتاده فقط یک چیز جلب توجه میکرد و آن وجود یک گورستان سرسبز و پرگل با نرده های آهنین و تازه رنگ شده با سنگهای قبور در زیر درختی تنومند که این گورستان را زیر سایه خود پوشانیده بود! هیچ آبادانی ، قصبه و یا ساکنینی در اطراف بچشم نمیخورد. دو نیمکت زیر سایه درخت خارج از گورستان و یک میز سنگی وجود داشت و پس. محل گورستان و طرز نگهداری آن برای من تعجب آور بود ، لذا در آهنین را باز کرده داخل شدم تا سنگ قبرها را بخوانم. تقریباً کلیه افرادی که در آن قبور آرمیده بودند افراد ارتشی بودند از ملیتهای مختلف با درجات نظامی متفاوت. انگلیسی ، آلمانی ، ایتالیایی ، فرانسوی و سایر اروپائیان که همگی در سالهای میانه قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم ، در آن حوالی جان باخته بودند! پیش خود گفتم ، من با هواپیما ، حتی کوچک! و اتومبیل جیب با راهنما و کلیه وسایل ایمنی در سال 1979 به اینجا رسیده ام و خیال کردم که خطر کرده ام ! ولی اینها بدون داشتن وسایل امروزی به اینجا رسیده و جان باخته اند ، باکمال تأثر و تحسر باید حد اقل پیش خود نه تنها شرمسار باشم ، بلکه اذعان کنم که اگر مردم این کشور ها که عزیزانشان در اینجا خفته اند و با نگهداری این گورستان دور افتاده سپاسگزاری خود را اعلام میکنند ، پس میتوان قبول کرد که اگر دم از آقایی بر دنیا میزنند تا حد زیادی حق با آنهاست .

مللی که میتوانند فداکار داشته باشند و فداکاری را هم پس از قرنهای این گورستان دور افتاده قدر بدانند ، پس بگزارف لاف نزده ، درخور آقایی هم هستند. درضمن باید بیاد آوریم که در عوض ما ایرانیان ، نواده های کوروش و داریوش چه بر سر قهرمانان خود آورده و میآوریم. کریم خان زند را زیر پلکان دفن میکنیم ، آرامگاه سردار رشید و میهن پرست ، رضا شاه کبیر ، ایران ساز ، را با خاک یکسان میسازیم. سنگ کنده نوشته های مقبره بزرگترین شاعر خود ، فردوسی را با تبر و تیشه حک کرده و میشکنیم ، بولدوزر بجان تخت جمشید میاندازیم ، سنگ مرمر مقبره ناصرالدین شاه را از حرم شاه عبدالعظیم در شهر ری میکنیم و میفروشیم ! باین اعمال شرم آور ، جهاتیان آگاه ، درباره ما ایرانیان چه نوع قضاوتی میتوانند داشته باشند؟ کمی باید بخود آئیم و لحظه ای فکر کنیم که آیا ما ایرانیان درحقیقت در خور آنچه که امروزه بر سرمان ، توسط حکومت دستاربندان آمده است نمی باشیم؟ یا اینکه چنانکه گفته اند: "خلایق هرچه لایق".

پس از پنج روز سیر و سیاحت در جنوب سودان باز با همان قارقارک سازمان ملل متحد به خرطوم باز گشتیم. گزارش مفصلی درباره این مسافرت و شرح احوال نزار مردم آن سامان را باعکس های عده به وزارت امور خارجه شاهنشاهی فرستادم.

وزارت امور خارجه کمترین اشاره ای به گزارش من نکرد. درست مثل اینکه اصلاً گزارشی دریافت نکرده اند . اما دو سه نامه از دوستان دست اندرکار با پست سیاسی از تهران دریافت کردم که همگی مرا از کاری که کرده بودم ملامت میکردند! نوشته بودند ، این درست است که سفرای باید از کشور میزبان دیدن کنند ، ولی نه اینکه خود را بخاطر انداخته و به وسط آفریقا و میان قبائل وحشی بروند ! دست از این کارها بردار! اینجا بود که دیدم آنچه در آن گورستان دور افتاده ، اندیشیده بودم درست است ! ما مردم حمیت و غیرت و پشتکار و مسئولیت و از خود گذشتگی را فراموش کرده ایم و همیشه منتظریم تا دیگران کاری بکنند و ما فقط در حاشیه نشسته و ایراد بگیریم. لذا آنچه در سال 1357 بر سر ما آمد ، بدون دلیل نبوده است .

حل مسئله سلاحهای از رده خارج شده ارتش شاهنشاهی ایران!

ارتش شاهنشاهی ایران در همه حال به سلاحهای نوین مجهز میشد. طبعاً سلاحهای قدیمی از رده خارج شده و در انبار ها خاک میخورد و هزینه هنگفتی بابت حفاظت از این سلاحها برای ارتش شاهنشاهی ببار آورده بود. مقامات مربوطه و شاید شخص شاهنشاه آریامهر که برخلاف مسئولین بی مسئولیت ، مراقب همه کارها بودند ، به این نتیجه رسیده بودند که با هزینه بسیار کم از شر این سلاحهای از رده خارج شده رها گردیده و در ضمن دوستانی برای کشور ما بسازند. به این مناسبت تصمیم گرفته شد که سلاحهای از رده خارج شده ارتش شاهنشاهی ایران را به دول دوست که یاری خرید سلاح ندارند برای دفاع از خویش ، به رایگان تحویل دهند. از جمله کشورهایی که سلاحهای از رده خارج شده ارتش شاهنشاهی ایران را با دل و جان و تشکر قبول میکرد ، یکی نیز حکومت سودان بود. هر دو هفته یکبار یک

فروند هوپیمای باربری ، سی- یکصد و سی، نیروی هوایی شاهنشاهی در فرود گاه بین المللی شهر خرطوم فرود می‌آمد که مملو از سلاحهای متعدد و متفاوت بود. در میان این سلاحها از تفنگ و فشنگ و توپ و خمپاره انداز و سلاحهای کمری و غیره موجود بود. خلبانان این هوپیمایها برای استراحت اغلب به سفارت می‌آمدند و گزارش کار خود را میدادند. در ضمن در مهمانیها، سران ارتش سودان از دریافت این سلاحها اظهار خوشحالی و سپاسگزاری میکردند. با این ترتیب انبار ها تخلیه میشد هزینه نگهداری این سلاحها تقلیل مییافت و دوستانی سپاسگزار به چنگ آمده بود. خواننده محترم ملاحظه میفرمائید که مملکت داری کار هر کس نیست. گاو نر میخواید و مرد کهن.

انتهای کار

طرح کشت و صنعت در حال آغاز بود و کار تبدیل کثافتخانه به سفارتخانه تمام شده بود. ولی قبل از اینکه نفس راحتی بکشم و از زحمات خود بهره ای ببرم حوادث نامبارک سال 1357 رخ داد. من بلافاصله تقاضای بازنشستگی کردم که خوشبختانه فوراً مورد قبول واقع شد و بدون خداحافظی و برخلاف رسوم دیپلماتیک خرطوم را بطرف رم پایتخت ایتالیا ترک کردم.

اما قبل از اختتام مرخصی چهارماهه که با حکم بازنشستگی همراه است ، در زمان وزارت قطب زاده حکم انفصال از خدمات دولتی توسط سفارت، در رم بدستم رسید. در آن حکم کوچکترین اشاره ای به دلیل انفصال آنهم سه ماه پس از دریافت حکم بازنشستگی نشده بود! درحالیکه طبق قوانینی که هنوز جاری بود ، حکم انفصال مامورین دولت باید توسط دادگاههای صالحه آنهم به قید دلیل ارتکاب جرم صادرشده باشد. وزیر امور خارجه عملی خلاف قانون انجام داده بود که همان موقع اعتراض کردم. ولی تا همین امروز که بارها دنباله اعتراض را گرفته ام حتی یک سطر پاسخ دریافت نکرده ام و در نتیجه یک دینار هم در این مدت بیست و پنج سال مقرری، بازنشستگی دریافت نداشته ام! و با اینکه امضاء کننده حکم به اتهام اعمال ناروا محکوم به اعدام گردید، ولی احکام او چون بصرف حکام دستار بند میباشد ، بقوت خود باقی مانده است. جل الخالق از این حکومت عدل اسلامی!

بعد از چندی خبر دارشدم که دولت اسلامی سفارت را بسته و اثاثیه را فروخته اند ، یعنی تمام زحمات مرا به باد دادند ! ولی نمایندگان همین حکومت پس از دو سال دوباره به خرطوم برگشتند. درحالیکه همه چیز از دست رفته بود. در ضمن دولت به اصطلاح اسلامی ایران در همان روزهای اول تاسیس نامیمون خود از ادامه طرح کشت و صنعت در کشور مسلمان سودان خود داری کرد و معلوم نیست ، 72 میلیون دلار بودجه اینکار را چه مقامی بالا کشید؟

هنگام ورود به رم خود را به سفارت ایران معرفی کرده و نشانی منزل و شماره تلفن خود را اعلام کردم. هنوز کارمندان و دوستان بر سر کار بودند . مرا گرامی داشتند.

پس از چندی نامه ای از سفارت واصل شد که در آن کسی بنام " خدا پناهی " که بمعاونت اداری وزارت امور خارجه منصوب شده بود، مرا به اختلاس اموال دولتی متهم ساخته و تقاضای دریافت 18 هزار دلار بدهی سفارت را به یک بازرگان را داشت! حالا چگونه این آقا انتظار داشت که از یک کارمند بازنشسته و سپس منفصل از خدمات دولت، چنین بازخواستی بنماید ، بماند.

در پاسخ این نامه ، با ارسال فتوکپی همان صورت مجلس تهیه شده در تهران و فتوکپی نامه هانی که درباره بدهی کارمندان و تبدیل ارز در بازار آزاد برای جبران بدهی ها به وزارت امور خارجه در زمان تصدی بر سفارت خرطوم نوشته بودم ، برای معاونت اداری فرستادم و اضافه کردم ، شما که چیزی سرتان نمیشود، ولی چرا بخود اجازه میدهید که هر آدم ناوارد و احياناً مغرض هر لاطانلی را زیر دستتان بگذارید، امضاء کرده و برای افراد بفرستید! شما نه مسلمان واقعی هستید و نه از کار اداری سر رشته دارید، بهتر است قبل از اینکه افتضاحات دیگری ببار آورید بروید کشک خودتان را بسازید.

یکی از جوانانی که متصدی اینکار در سفارت بود، پس از خواندن پاسخ من به آقای خدا پناهی ، معاون اداری وقت ، اجازه گرفت تا یک فتوکپی از پاسخ مرا برای شخص خود نگهدارد. وی اضافه کرد که ماتازه کاران در وزارت امور خارجه ، شما و امثال شما را که استادان ما بودید از دست دادیم . نمیدانم بر سر کشور و سیاست خارجی ما چه خواهد آمد؟

خدا پناهی که از دریافت نامه سراپا ناسزا و استهزای من خشمگین شده ، دستور داده بود تا کمسیونری برای رسیدگی به مطالب نامه من تشکیل شود. کمسیون مربوطه پس از چندی به معاون اداری گزارش داده بود، مبنی بر اینکه، نه تنها وزارت امور خارجه ادعائی بر آقای حکیمی ندارد، بلکه مبلغ سیصد هزار ریال هم از بابت حقوق و مزایا به ایشان بدهکار است!!

این آخرین برگ پرونده خدمات سی و شش ساله من به ملت ایران است که مادرم رونوشتی از آنرا بعد ها برایم فرستاد. ولی دیناری از بابت این بدهی را هم، مانند مقرری بازنشستگی پرداخت نکردند.

پس از چندی بگویشم رسید که این آقای خدا پناهی را بپس گردنی از وزارت خارجه بیرون انداخته اند. که البته حقش بود!

هاشم حکیمی

اسلو پنجشنبه بیستم خردادماه 1383 برابر با دهم ماه جون 2004 میلادی

ضمائم:

یک - متن نامه سفارت ایران در رم درباره ادعای وزارت امورخارجه جمهوری اسلامی، مبنی بر بدهی من به سفارت ایران در خرطوم.

سفارت جمهوری اسلامی ایران رم

شماره 2786

تاریخ 59/11/23

پیوست -

جناب آقای هاشم حکیمی

طبق دستور وزارت امورخارجه دولت جمهوری اسلامی ایران، خواهشمند است هرچه زود تر جهت تسویه حساب خود از بابت صدور چک شماره 103 به مبلغ، چهارده هزار و ششصد و هفتاد دلار بعهده حساب سفارت جمهوری اسلامی ایران در خارطوم و ایجاد تعهد برای آن سفارت، اقدام مقتضی معمول و از نتیجه امر این نمایندگی را مطلع فرمائید. غ

شعبه امور کنسولی - رم

محل مهر شعبه کنسولی و امضای متصدی کنسولی

دو - متن پاسخ من به شعبه امور کنسولی سفارت ایران در رم:

رم چهارم اسفند ماه 1359

شعبه امور کنسولی سفارت ایران - رم

محترماً عطف بنامه شماره 2786 مورخ 1359/11/23 درباره ادعای وزارت امورخارجه ایران بمنظور تسویه حساب سفارت ایران در خرطوم، خواهشمند است، دستور فرمایند عین پاسخ مرا با شش برگ ضمیمه آن جهت اطلاع وزارت امورخارجه به تهران ارسال و در ضمن، وصول نامه و ضمیمه را کتبا اعلام فرمایند. موجب نهایت تشکر خواهد بود.
سفیر منفصل - هاشم حکیمی

متن نامه پیوست به نامه فوق الذکر:

مورد توجه آقای خدا پناهی

در پاسخ نامه شماره 2786 مورخ 1359/11/23 شعبه امور کنسولی سفارت ایران در رم ، به اطلاع میرساند:

- اگر وزارت امور خارجه ایران بعد از یکسال ونیم که بدون دلیل و مدرک و خلاف عدل و انصاف و مروت و مسلمانی ، مرا از خدمت منفصل کرده است ، اکنون درصدد تهیه دلیل و مدرک برای موجه قلمداد کردن عمل لغو خود میباشد ، خوشبختانه من نمیتوانم بحصول منظور آن وزارت کمک نمایم ، چون جستجویی بکلی فارغ از موضوع میباشد .
- اضافه مینمایم که ، بعلت انفصال از خدمت ، خود را بهیچ وجه موظف و مکلف به ادای پاسخ به نامه خالی از دلیل و برهان ، آن وزارت نمیدانم . ولی چون تصور میکنم صرف نوشتن نامه ممکن است ، بسبب غرض و یا عدم اطلاع کامل باشد ، ناچار برای حفظ در پرونده امر و برای روزیکه ، شاید ، عقل و منطق و نظم و قانون و عدالت و انصاف و بالاخره مسلمانی بر وطن ما حکمفرما گردد ، پاسخ میدهم .
- 1 - تعمیرات حفاظتی سفارت سر خود نبوده است ، بلکه طبق دستورهای مکرر و موکد کتبی و شفاهی ، وزارت امور خارجه ، انجام شده است .
 - 2 - کلیه تعمیرات صحیح و طبق اصول و لازم بوده است . اسناد و مدارک مثبت آن توام با آلبومی ، مملو از عکسهای تعمیرات انجام شده ، بموقع به تهران ارسال گردیده است .
 - 3 - اسناد تعمیرات مورد قبول وزارت امور خارجه قرار گرفت . آلبوم ، بسفارت اعاده گردید و جز مبلغ اندکی ، که هنوز طلب شخصی من است ، هزینه تعمیرات پرداخت شده است .
 - 4 - پرونده تعمیرات حفاظتی سفارت بکلی مختومه است .
 - 5 - اما اینکه سفارت (نه شخص سفیر یا حسابدار و غیره) بدهکار است ، آن مطلبی است که ربطی به پرونده تعمیرات ندارد .
 - 6 - من ، وارث امور سفارتخانه ای بودم که بیشتر کثافتخانه بود تا ، سفارتخانه . از صدر تا ذیل کارمندان آن ، دزد و قاچاقچی و فاسد بودند . مرا به خرطوم اعزام داشتند ، تا به امور آن کثافتخانه سروسامان دهم و آبروی رفته را باز گردانم .
 - 7 - اگر به روزنامه های چاپ تهران ، مورخ ماههای فروردین ، اردیبهشت و خرداد 1357 مراجعه نمایند ، مطلب روشن خواهد شد .
 - 8 - وقتی من امور سفارت را تحویل گرفتم ، نه اثری از حساب بود و نه کتاب . دفاتر بانکی و روزانه را ننوشته بودند . ته چکها سفید بود . لذا کمترین اثری از نقل و انتقالات و پرداختهای ، جزئی و کلی ، سفارت موجود نبود . همانوقت این مطلب را به تهران رسماً گزارش دادم .
 - 9 - طبق فهرستی که از موجودی سرهم کرده بودند و نشان میدادند ، باید در بانک در حدود چهل و شش هزار دلار موجودی میداشتیم . ولی در واقع ، موجودی سفارت نزد بانک بیش از شش هزار دلار نبود . و معلوم نبود که چهل هزار دلار دیگر ، کجاست ؟
 - 10 - بعد از پنج ماه زحمت و مرارت و دست تنها با مراجعه به بانکها و صورتحسابهای ارسالی به تهران ، توانستم تاحدی ، روشن نمایم ، که هریک از مسولین سابق ، چه مبلغ برده و خورده اند ، و هرکدام به چه نحوی !
 - 11 - لذا از تهران خواستم ، اکنون که حسابها را روشن کرده ام ، بازرسی برای رسیدگی اعزام نمایند . تهران ، آقای جواد رجب زاده را مامور کرد . ایشان گزارشی بجناب معاون اداری وقت داده اند .
 - 12 - چون بدهی سفارت معلق مانده بود ، جواب طلبکاران را نمیشد امروز و فردا کرد ، حقوق کارمندان محلی و کرایه محلها را هم نمیشد پرداخت ، لذا تلگرافی تقاضا کردم ، برای روشن کردن وضع حسابهای سفارت به تهران خوانده شوم . که موافقت شد .
 - 13 - با کلیه مدارک به تهران رفتم و در اتاق کنفرانس جناب معاون اداری وقت ، با حضور مدیرکل حسابداری ، آقای جواد رجب زاده و یک منشی و کلیه افرادی که در برداشت از حساب سفارت سهم بودند ، کمسیون رسیدگی تشکیل گردید و صورتمجلس مورخ 1357/9/12 تهیه شد . که فتو کپی آن پیوست است .
 - 14 - کلیه خلافکاران ، جزیکنفر ، که حاضر بودند ، پس از رویت پرونده ها و اسناد ، به خلاف خود اقرار و اعتراف کرده ، زیر صورتمجلس را امضاء کرده اند .
 - 15 - طبق صورتمجلس 1357/9/12 بدهی این افراد از بابتهاى مختلف به سفارت مبلغ ، دومیون و بیست و یک هزار و ششصد و هفتاد و نه ریال ، برابر با بیست و هشت هزار و چهارصد و هفتاد و چهار دلار ، میگردد .
 - 16 - چون هماتروز ، قرار شد ، بدهی هریک از خلافکاران از مطالبات و حقوقهای آنان کسر و بحساب سفارت

منظور و حواله گردد، که مستلزم سالها وقت بود، لذا بجناب معاون اداری وقت، پیشنهاد کردم، که چون امور سفارت را نمیشود با قرض گذرانید و این مبلغ هم برای سفارت کوچکی، چون خرطوم، گزاف میباشد، در صورت امکان، مبالغ بدهی افراد را از حساب سری وزارت امور خارجه بردارند و سپس هر مقدار از خلافکاران عاید گردد، به بودجه سری اعاده دهند.

17 - جناب معاون اداری وقت، که پیشنهاد را صحیح و عملی یافتند، موافقت کردند و قرارداد، این مبلغ را حواله کنند، تا سفارت به افراد بدهی نداشته باشد. (بدست نوشت جناب معاون اداری وقت در حاشیه گزارش اداره کل امور مالی در این مورد مراجعه شود).

18 - احکامی هم برای کسر کردن از حقوق و وظیفه بازنشستگی عده یاد شده، از طرف جناب معاون اداری وقت صادر شد و رونوشت آنها به سفارت ارسال گردید، که فتوکپی یکی از آن احکام مربوط به یکی از اقلام بدهی آقای حسین سلسله بمبلغ، یک هزار و هشتصد و هشتاد و هشت دلار و هفتاد و شش پنس، جهت اطلاع مسئولین امروزی پیوست است.

19 - بیش از یکسال ونیم است که من در آسفارت نیستم و نمیدانم آیا اداره کل امور مالی از بابت احکام فوق الذکر چیزی کسر و بسفارت برای پرداخت بدهی خود حواله کرده است یا نه؟ اگر اداره کل امور مالی در این مدت ترتیب این کار را نداده است، بمن مربوط نیست.

20 - در این احوال حکومت عوض شد، افراد مسبوق از گردونه خارج شدند، ناچار سفارت با بدهی خودش باقی مانده است!

21 - چون بانکهای سودان بعلت مشکلات ارزی اجازه پرداخت اعتبار به نمایندگیهای بیگانه را ندارند و باینکه دولت ایران مبلغی بیش از هفتاد ملیون دلار از آن دولت طلبکار است، اقدام سفیر برای دریافت اعتبار از بانک برای تامین هزینه های روز مره سفارت بجائی نرسید و چون امکان نداشت و ندارد که نمایندگی دولت ایران به هر بقال و چقال سرهر گذر بدهکار باشد و با توجه به آنچه که قبلا در آن سفارت گذشته بود، ناچار، از یک بازرگان سرشناس، برای رفع مضیقه، استقراض شد. یعنی طلب وی را از بابت تعمیرات به تاخیر انداخت.

22 - سفیر شخص خصوصی نیست. طغری چکی که در اختیار آن بازرگان است، چک شخصی سفیر نمیشود بلکه، چک نماینده وقت دولت ایران است که دارای دو امضاء و مهر سفارت بوده و بکلی رسمی است و قابل طرح و رسیدگی در هر دادگاهی میباشد، بخصوص آنکه وجه آن نیز صرف هزینه های نمایندگی دولت ایران شده است.

23 - بازرگان مذکور هم، به دو امضاء و مهر نمایندگی ایران اعتماد کرده است، نه به شخص سفیر یا کاردار. لذا برای دریافت وجه چک خود مصر است. حق هم دارد، چون چک صحیح است، امضاء ها و مهر آن هم جعلی و بدون جهت نیست. دولت ایران باید وجه چک را با جبران ضرر و زیان به نامبرده بپردازد. و تاکنون هم که نپرداخته است، عمل لغوی مرتکب شده که بیش از پیش در هتک آبرو و حیثیت ایران و ایرانیان موثر بوده است.

24 - ضمن ارسال صورتحسابهای کامل سال 1357 نامه ای به اداره کل امور مالی نوشته ام و در ماده 4 آن صریحا گفته ام، که کلیه هزینه های مستمر اداری با استقراض بعمل آمده است. فتوکپی این نامه بشماره 260/1/148 مورخ 1358/12/15 نیز پیوست است.

25 - مراتب دریافت اعتبار از بازرگان مذکور را هم بموقع به تهران گزارش کرده ام و مسئولین آنروز طبعا نمی توانستند، ایرادی داشته باشند.

26 - شما که از کار اداری چیزی سرتان نمیشود، پس اقلا، دستور بدهید، گزارش آقای جواد رجب زاده راهم بیاورند و با پرونده امر دقیقا مطالعه نمایند، تا دیگر گول اطرافیان مغرض و یا احيانا ندان و ناوارد خود را نخورده و بخود اجازه ندهید که زیر هر نوع لاطانلی را که جلوی شما میگذارند، آنهاهم بعنوان شخصیتیهائیکه یک عمر (36) سال در خدمت وطن و مردم رنج دیده آن، صدیقانه کوشیده اند و مزد خدمات خود را نیز با حکم انفصال دریافت داشته اند، امضاء نمایند.

اما چنانکه در ابتدای نامه نوشتم، اگر فقط در صدد تهیه مدرک اتهام آنها پس از اجرای حکم غیر قانونی، محکومیت هستنید، زهی خیال باطل.

سفیر منفصل - هاشم حکیمی

پایان